

ناهشیاری فراتراز هشیاری

غلام حسین جوانمرد
دانشجوی دکتری علوم اعصاب شناختی

مقدمه

در این مقاله تحلیلی سعی می‌شود موضوع ناهشیاری از جنبه‌های مختلفی مورد بررسی قرار گیرد از جمله:

تاریخچه توجه به ناهشیاری، ناهشیاری در مقایسه با هشیاری، نظریه فریویدی، نظریه علوم شناختی، مدل ترکیبی پاور و بروین و جایگاه ناهشیاری در مغز. در این مقاله منظور از ناهشیاری به همه پردازش‌ها و موادی گفته می‌شود که خارج از محدوده آگاهی هشیار می‌باشند، در مقابل هشیاری به آگاهی از آگاهی گفته می‌شود. همچنین در این مقاله اصطلاح «فراتر» اشاره به وسعت، اهمیت و بنیادی بودن پردازش‌های ناهشیار دارد.

تاریخچه

در بررسی موضوع ناهشیاری^۱ در تاریخ اندیشه انسان، شاید بتوان به دو نوع تاریخچه پرداخت: ۱- تاریخچه غیررسمی ۲- تاریخچه رسمی. به نظر می‌آید تاریخچه غیررسمی ناهشیاری را بتوان تا دوره‌ای عقب برد که در آن دوره انسان به یک دنیای مبهم و تاریکی در درون خود پی‌برد. این دنیای مبهم و تاریک با مفاهیم مختلفی مورد اشاره قرار می‌گرفت و فرض می‌شد که اثر مستقیم و مهمی بر جهان عینی (هشیار^۲) دارد.

بعد از مدتی این انسان آگاه به وجود ناهشیاری، اعمال و افکاری را به صورت آزمایش و خطا همراه با خرافات برای تاثیر گذاشتن بر روی این جهان ناهشیاری ابداع کرده و آن‌ها را در موقعیت‌های مختلفی به کار برد.

در بخشی از این تاریخچه غیررسمی رد پای توجه به ناهشیاری در دوره فلسفی نیز دیده می‌شود. ناهشیاری را می‌توان در نظریه‌های فلسفی فیلسوفان پیگیری کرد. در فلسفه افلاطونی عالم مثلی که مطرح می‌باشد شاید نمودی از یک جهان مبهم و تاریک است که دور از دید و دسترس انسان تصور می‌شود و آن عالمی است که به گذشته هر انسان ربط دارد. قبل از تولد انسان، روح او در آن عالم مسکن داشته است. در این دنیای مادی انسان هر چیزی که یاد می‌گیرد، در واقع یادآوری مفاهیمی است که اصل آن‌ها در آن جا شناخته شده است. یادگیری نداریم بلکه یادآوری داریم. در این دیدگاه عالم مثلی، به عنوان عالم ناهشیاری فرض می‌شود که در جهان خارج از انسان قرار دارد. اگر این عالم در درون انسان فرض می‌شد به یک جهان ناهشیاری در درون انسان تبدیل می‌گردید که می‌توانست به عنوان ضمیر ناهشیار مورد مطالعه قرار گیرد.

در بررسی نظریه‌های فلسفی جدید، آن‌هایی که توجه واضحی به ناهشیاری و هشیاری نداشتند، ملاحظه می‌شود که در پشت همه مواد و فعالیت‌های هشیار فرض شده انسان یک کنشی به نام ناهشیار استنباط می‌گردد. به عنوان مثال عمل دانش نخستین^۳ کانت به هیچ وجه برای انسان هشیار نیست و حتی قبل از شناسایی آن‌ها به عنوان جزئی از ذهن، این دانش پشت صحنه هشیاری به عمل می‌پردازد. یا اگر به دیدگاه دانشمندان اخیرتر در حوزه روان‌شناسی برگردیم می‌بینیم در متن نظریه‌ها به ساختار یا اصولی اشاره می‌شود که پنهان از هشیاری انسان، ناهشیارانه به شناخت و هشیاری انسان شکل می‌دهند، نظر ساختارها و قواعد حاکم بر فرآیندهای شناختی در دیدگاه پیازه، عمل ناهشیار زیر ساختهای دانش زبانی در نظریه نوام چامسکی و یا فرآیند بیتش^۴ در روان‌شناسی گشتالت می‌توانند حکایت از فرآیندهایی باشند که به صورت ناهشیار به عمل می‌پردازند.

از نظر تاریخچه رسمی ناهشیاری، که می‌توان تاریخ مفهومی آن نیز نامید، ناهشیاری را می‌توان تا به یونان باستان پیش برد. برای مثال الن برگر (۱۹۷۰)، شیوه‌ای درمانی را توصیف می‌کند که در یونان باستان به نام «خسپش»^۵ (که در ادبیات به معنی خوابیدن در روی زمین است) معروف بوده است. در این شیوه انتظار می‌رفت بیمار شبی را در یک غار مقدس سپری کند. در طول این شب بیمار رویاهای روان‌پالایشی خواهد داشت که بوسیله پزشک تفسیر می‌شود و بدین ترتیب بیمار از تعارض‌های می‌یابد

(پاور و بروین ۱۹۹۱).

در آثار اخیرتر نا‌هشیاری چه به صورت ضمنی و چه آشکار در آثار فیلسوفان متعددی دیده می‌شود که از جمله آن‌ها شوپنهاور فیلسوف انگلیسی و در اوایل قرن هجدهم، لایب‌نیتز ریاضی‌دان و فیلسوف آلمانی بود که نظریه مونا و شناسی^۶ خود را ارایه داد. و نظریه او هشیاری پیوستاری را می‌سازد که در یک انتهای آن ادراکات جزئی^۷ و در انتهای دیگر آن اندریافت^۸ وجود دارد. ادراکات جزئی درجه پایین‌تر هشیاری هستند و به خودی خود هشیارانه ادراک نمی‌شوند. اندریافت به تحقق هشیارانه این‌ها گفته می‌شود.

یک قرن بعد یوهان فردریچ هربارت مفهوم نا‌هشیاری لایب‌نیتز را به مفهوم آستانه حسی یا آستانه هشیاری توسعه داد. علاوه بر این به نظر هربارت اندیشه‌ای که به سطح هشیاری می‌رسد با اندیشه‌هایی که از قبل در هشیاری وجود دارد همساز و همخوان است. اندیشه‌های نا‌همساز نمی‌توانند هم زمان در هشیاری وجود داشته باشند. به نظر هربارت اندیشه‌های نامربوط از هشیاری بیرون رانده می‌شوند و به صورتی در می‌آیند که هربارت آن‌ها را اندیشه‌های بازداری شده^۹ می‌نامید (شولتز ۱۹۸۷، ترجمه سیف و همکاران ۱۳۷۰).

فخر نیز از جمله دانشمندانی بود که به اهمیت نا‌هشیاری تاکید کرد. علاوه بر اینکه او مفهوم آستانه را به کار برد، پیشنهاد کرد که ذهن را می‌توان به کوه یخی تشبیه کرد که بخش بزرگ آن در زیر آب پنهان است و تحت نفوذ نیروهای نامرئی قرار دارد.

در سال ۱۸۶۶ هلم هولتز اعلام می‌کند: «ادراک براساس استنباط نا‌هشیار قرار دارد». همچنین کتاب فلسفه نا‌هشیار هارتمن (۱۸۶۹) به علت شهرت زیاد تا سال ۱۸۸۲ ثه بار تجدید چاپ شد. به طور کلی به نظر می‌آید اندیشه نا‌هشیاری تا اندازه زیادی روح زمان حاکم برسالهای دهه ۱۸۸۰ اروپا بود (همان منبع).

الن برگر (۱۹۷۰) خلاصه‌ای از وضعیت و مقام نا‌هشیاری در دوره قبل از فروید را به شکل زیر طرح می‌کند (پاور و بروین ۱۹۹۱):

«در طول قرون متمادی به این فرض اعتقاد وجود داشت که بخشی از زندگی روانی، خارج از دانش هشیار انسان قرار دارد. در قرن ۱۷ و ۱۸ این موضوع توجه زیادی را به خود جلب کرد. در قرن ۱۹ این موضوع به عنوان یکی از مهم‌ترین مباحث مطرح شد، و در نهایت به یکی

از سنگ بناهای روان‌پزشکی پویشی تبدیل گردید.»

بعد از این دوره یعنی در اواخر قرن ۱۹ فروید اساس نظریه خود را ناهشیاری قرار داد. او برای اولین بار مفهوم انگیزش ناهشیار را مطرح کرد و معتقد شد که احساسات و اندیشه‌های ناهشیار به طور مستقیم یا غیرمستقیم رفتار را تحت تاثیر قرار می‌دهند.

ناهشیاری در مقایسه با هشیاری

شاید برای پرداختن به عنوان این بحث طرح این پرسش دارای اهمیت باشد: در تاریخ نوعی انسان تقدم با ناهشیاری است یا هشیاری؟ اگر ما هشیاری را به عنوان آگاهی از آگاهی تعریف کنیم تردیدی نیست که هشیاری در زمان معینی پس از حیات به وجود آمده است و ناهشیاری قبل از آن یک تاز میدان شناخت ذهنی انسان بوده است. از طرف دیگر اگر چه در بسیاری از حیوانات رده پایین، بطوری آشکار در جانداران سیناپس‌دار، یادگیری رخ می‌دهد ولی یادگیری مساوی با هشیاری نیست و حتی افراد انسانی از اینکه دارند چیزی یاد می‌گیرند بی‌خبر هستند (جینز ۱۹۹۰ ترجمه پارسا و همکاران ۱۳۸۰). در بررسی چنین موضوعی غالب دانشمندان معتقد می‌شوند که هشیاری تنها می‌تواند با نوع انسان آغاز شده باشد و این آغاز هم باید پس از تکوین زبان تحقق یافته باشد (منبع بالا).

جولیان جینز نویسنده کتاب خاستگاه آگاهی (۱۹۹۰) معتقد است که برای بررسی این موضوع بهترین داده موجود اولین نوشته‌های انسان‌ها است. توان تبدیل کردن گفتار به نشانه‌های کوچکی بر روی سنگ، گل، لوح و یا پاپیروس در حدود سه هزار سال پیش از میلاد به وجود آمد. آثار به دست آمده به خطوط تصویری، هیروگلیف و هیراتیک یا به خط میخی نوشته شده‌اند. با وجود این آثار خطی هیچ یک در تمامیت خود قابل فهم نیستند و برداشتهای ما شبیه به گمانه زنی است (منبع بالا).

جینز در طرح نظریه خود به نخستین نوشته در تاریخ انسان، که به نظرش قابل اطمینان است، تاکید می‌کند. این نوشته که به نام ایلید معروف است، به نظر پژوهشگران محصول سنت شاعران باستانی است. جینز در تحلیل این داستان به این نتیجه می‌رسد که در ایلید کلاً هشیاری وجود ندارد، زیرا در ایلید واژه‌هایی برای هشیاری و کارکردهای ذهنی نیست. آنچه که جایگاه هشیاری و آگاهی را می‌گیرد رب‌النوع‌ها

هستند. در نظر جینز قهرمان ایلیادی فاقد هر نوع خود (Ego) است. اگر ما بتوانیم نظریه تکوین ساختار شخصیتی فردی فروید را به صورت نوعی در طول تکامل اجتماعی تصور کنیم در این مورد به نتایج جالبی خواهیم رسید که در قسمت دیگری از این مقاله در نظریه فروید مطرح خواهد شد.

به هر حال به نظر می‌رسد در تکامل نوعی انسان شاید به شکلی که در تکامل فردی دیده می‌شود وجود ناهشیاری مقدم بر هشیاری است. البته مرز دقیق زمانی بین دو حالت ناهشیاری و هشیاری وجود ندارد و در واقع بین این دو حالت می‌توان به سازگاری‌های شکل گرفته در طول زمان در پیوستار ناهشیاری - هشیاری دست یافت (منبع بالا).

پرسش دیگری که در این بخش طرح می‌کنیم این است که وسعت ناهشیاری و هشیاری چه اندازه است؟ در پاسخ می‌توان گفت که وسعت ناهشیاری بیشتر از آن است که تصور می‌رود. در پشت همه مواد و فعالیت‌های هشیار انسان مولفه‌هایی از ناهشیاری وجود دارد. فرایندها و پردازشهای ناهشیار زیر بنای فرایندها، پردازشها و اعمال هشیار را می‌سازند. جولیان جینز در بحثی تحت عنوان "آیا هشیاری الزامی است؟" نتیجه می‌گیرد که آگاهی چندان نقشی در بسیاری از فعالیت‌های ما ندارد. در نظریه اکثر دانشمندان گفته می‌شود که ذهن یک گیرنده منفعل برداشت‌های حسی نیست، در تحلیل نهایی «فعال بودن»، به این نتیجه می‌رسیم که فعال بودن به پردازش‌های ناهشیاری که قبل از فرایندهای هشیار رخ می‌دهند، گفته می‌شود.

تجارب، یادگیری‌ها، تفکرات، خردورزی‌ها، استدلال‌ها و قضاوت‌ها عمدتاً به صورت ناهشیار پردازش می‌شوند. حتی فرایندهای «تقویت» رفتارگرایان نیز که به عنوان پایه‌های یادگیری محسوب می‌شود فرایندی عمدتاً ناهشیار است آزمایش ساده‌ای که برای اثبات این موضوع می‌توان مثال زد به شرح زیر می‌باشد: از فردی بخواهید که روبروی شما بنشیند و هر چند واژه‌ای که به ذهنش می‌رسد بر زبان آورد، با دو یا سه ثانیه مکث پس از هر واژه تا شما آن را یادداشت کنید. اگر پس از هر اسم جمع (یا صفت یا اسم معنی یا هر چه شما برگزینید)، در حالی که آن را می‌نویسید، بگویید «خوب» یا «درست» «یا تنها» «آها» یا لبخند بزنید، یا اسم جمع را بگونه‌ی خوش آیندی تکرار کنید (یعنی تقویت کنید)، بسامد اسمهای جمع (یا هر چه برگزیده‌اید) در ادامه بر زبان آوردن

واژه‌ها از سوی آن فرد به طور چشم‌گیری افزایش خواهد یافت. نکته‌ی مهم در این جا این است که فرد از اینکه دارد چیزی یاد می‌گیرد بی‌خبر است (منبع بالا). مثال دیگر می‌تواند خود ادعای اسکینر در مورد تقویت حرکت یکی از دستهای اریک فرام در یکی از سخنرانی‌های فرام باشد. رفتارگرایان از جمله اسکینر مخالف مفهوم یا ساختار ضمیر ناهشیار هستند. اسکینر در یکی از سخنرانی‌های اریک فرام که ظاهراً بر علیه رفتارگرایی بود شرکت داشت، در آخر سخنرانی مدعی شد که حرکت یکی از دستهای فرام را تقویت کرده بود. بر فرض صحت، در واقع فرام در جریان تقویت دستش توسط اسکینر، حرکت دادن زیاد یکی از دستهایش را ناهشیارانه یاد گرفته بود.

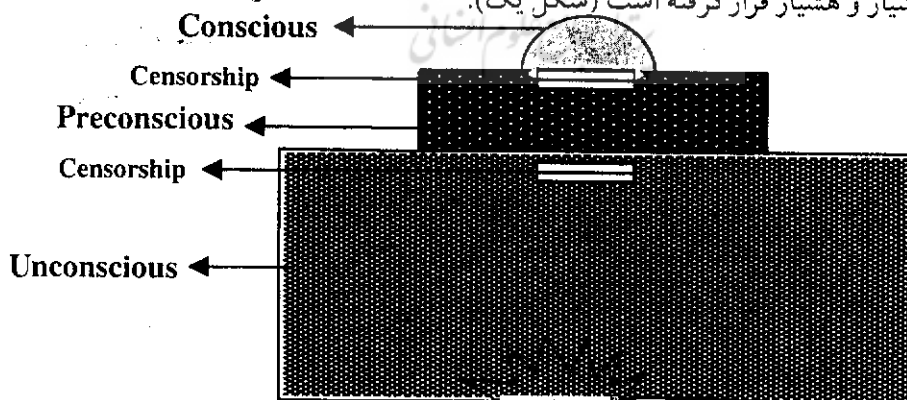
ناهشیاری فرویدی

سهم بزرگ فروید در مطالعه ناهشیاری در تاکید او بر نحوه تاثیر ناهشیاری بر افکار و اعمالمان بود. بیش از صد سال پیش، فروید نظریه پردازشِ دوگانه‌ای را ارائه داد که رفتار انحرافی را در قلمرو علوم اعصاب، بویژه در قلمرو روان‌شناسی قرار داد. با تاکید فروید این امکان به وجود آمده بود که علیرغم ظرفیت انسان برای تفکر منطقی و معقولانه، غیرمنطقی بودن وسیع او به عنوان نتیجه طبیعی ویژگیهای ذهن ناهشیار مورد درک و فهم قرار گیرد. فروید با جسارت اعلام کرد، این نظریه یکی از سه نظریه بزرگ علمی است که انسان را از مقام بالایی که خود متصور آن بود، پایین آورد (جونز ۱۹۵۵ به نقل از اپستین ۱۹۹۴). اولین این سه نظریه کشف کپرنیک بود که می‌گفت سیاره ما مرکز عالم نیست، دومی کشف داروین بود که می‌گفت نوع انسان موجود منحصر به فردی در بین موجودات کره زمین نیست. و نظریه سوم کشف خود او بود که باور داشت ما هرگز تحت کنترل ذهن (هشیار) خودمان نیستیم (سیمور اپستین ۱۹۹۴).

فروید در بیان اولیه‌اش از نظریه‌ی خود ذهن را براساس سطوح هشیاری به سه قسمت هشیار، نیمه هشیار و ناهشیار تقسیم می‌کند. او همچون فخر معتقد بود که ذهن از نظر سطوح هشیاری شبیه به یک کوه یخی است که فقط قسمت کوچکی از نوک آن خارج از آب و قابل مشاهده است. این قسمت قابل مشاهده همان قسمت هشیار ذهن انسان است. در نظر فروید هشیاری پدیده‌هایی را در بر می‌گیرد که هر لحظه از آن‌ها آگاهی داریم. نیمه هشیار به پدیده‌هایی گفته می‌شود که اگر به آن‌ها توجه کنیم می‌توانیم

از آن‌ها آگاه شویم. در واقع نیمه هشیار خود قسمتی از ناهشیاری است. او معتقد بود که اساس تمامی فعالیت‌های ذهنی به بخش پنهانی به نام ناهشیاری مربوط است که این بخش با تفکری از نوع پردازش اولیه به عمل می‌پردازد. در نظریه فروید ناهشیار به پدیده‌هایی اطلاق می‌شود که از آن‌ها آگاه نیستیم و جز در شرایط خاص قادر به یادآوری آن‌ها نخواهیم بود. سهم بزرگ فروید در مطالعه ناهشیاری در تاکید او بر نحوه تاثیر ناهشیاری بر افکار و اعمال ما بود. فروید استدلال می‌کرد که ذهن با ضمیر هشیار که فقط خارجی‌ترین سطح بخشی از دستگاه روانی است تاثیر بسیار اندکی بر کارکرد روانی دارد. بدین ترتیب در سطحی هشیار ما هیچگونه تسلط و اختیاری بر اعمال و افکارمان نداریم. پذیرش مفهوم ناهشیاری فراتر از صرف قبول این اصل است که انسان از بعضی از جنبه‌های کنش خویش آگاهی ندارد، برعکس، این مفهوم نشانگر این است که قسمت اعظم رفتار انسان و شاید بیشترین قسمت آن را ناهشیار تعیین می‌کند هم چنین بیشتر انرژی روانی انسان صرف قابل قبول کردن مفاهیم ناهشیار و یا حفظ آن به همان شکل می‌شود. در نظریه فرویدی همه مواد ناهشیاری سعی در راه‌یابی به درون هشیاری دارند ولی این مواد برای رسیدن به عرصه ضمیر هشیار باید ابتدا از درون نیمه هشیار بگذرند. همه موادی که می‌خواهند به هشیاری برسند باید از سوی دو بازرس یا بازبین تایید شوند.

یکی از آن‌ها در راه بین ناهشیاری و نیمه هشیار قرار دارد و دیگری در بین نیمه هشیار و هشیار قرار گرفته است (شکل یک).



شکل ۱- سطوح هشیاری در نظریه فروید (فیست ۲۰۰۲)

فروید در سال ۱۹۲۳ نظریه ساختاری شخصیت خود را ارائه داد. ولی مدل قبلی

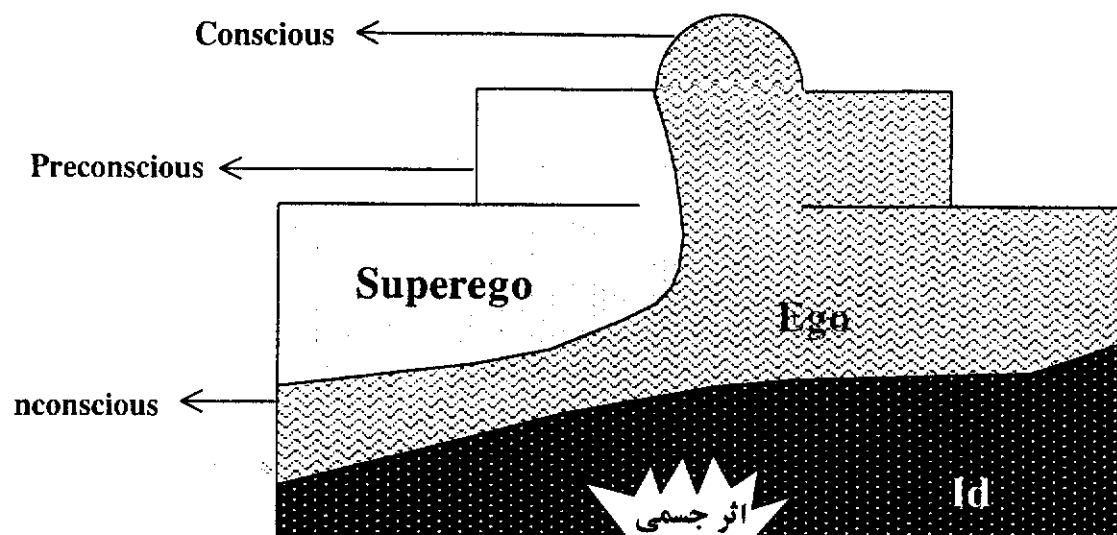
خود از سطوح هشیاری را حفظ کرد. در واقع با ارایه ساختار یا به عبارت دیگر سطوح ساختاری شخصیت، به نظریه خود گسترده‌گی زیادی بخشید. در این سیستم جدید مفاهیم نهاد، خود و فرا خود وارد نظریه فروید شد. در این مدل فروید به فراسوی سیستم ناهشیاری رفت زیرا به این تشخیص رسید که جنبه‌های خاصی از خود (نظیر مکانیزم‌های دفاعی) و فراخود نیز ممکن است ناهشیار باشند. فروید می‌گوید:

«شما می‌توانید تشخیص دهید که احتمالاً بخشهایی از خود و فراخود با داشتن همان ویژگیهای اولیه و غیرمنطقی، ناهشیار باشند.»

فروید با ایجاد رابطه بین سطوح هشیاری و شخصیت بویژه با اعتقاد به اینکه خود نیز می‌تواند در قلمرو ناهشیاری باشد، پردازش‌های منطقی را نیز به حوزه ناهشیاری کشاند. در ساختار شخصیتی فرض شده، نهاد (Id) ناحیه‌ای است که مأمور غرایز (انگیزه‌های اولیه) است و به شیوه تفکر پردازش اولیه عمل می‌کند. این قسمت از شخصیت از اصل لذت پیروی می‌کند دومین ساختاری که در شخصیت به وجود می‌آید و در واقع از نهاد جدا می‌شود، خود (Ego) است. خود از اصل واقعیت پیروی می‌کند و رابطه زندگی روانی را با جهان خارج برقرار می‌کند.

خود باید به عنوان جهان خارجی مشاهده شود (فروید ۱۹۳۳). خود از پردازش ثانویه استفاده می‌کند. در این دیدگاه وقتی بخشهایی از خود ناهشیار است پس پردازش ثانویه نیز که از تفکر منطقی پیروی می‌کند در بخشهایی به صورت ناهشیار به عمل می‌پردازد. البته قبل از فروید نیز در سال ۱۸۶۶ هلم هولتز می‌نویسد که ادراک براساس استنباط ناهشیار قرار دارد. از طرف دیگر بخش‌هایی که در ساختار شخصیت بنا می‌شود فراخود (Superego) است. این بخش که ناهشیار و نیمه هشیار است از اصول اخلاقی پیروی می‌کند که در واقع امر و نهی‌های درونی شده والدین است که بخشی از آن ناهشیار و بخش دیگر نیمه هشیار است.

فیست و فیست در کتاب نظریه‌های شخصیت (۲۰۰۳) خودشان رابطه بین سطوح هشیاری و ساختار سه‌گانه شخصیت را به شکل زیر به همدیگر ارتباط می‌دهند:



شکل ۲- رابطه بین سطوح هشیاری با ساختار شخصیت در نظریه فروید (فیست ۲۰۰۲)

مطلب جالب دیگری که در این مورد وجود دارد این است که در نظریه فرویدی منشا شخصیت همان نهاد است و بخش‌های دیگر در واقع لایه‌هایی هستند که بر روی نهاد بنا می‌شوند. در تاریخ تکاملی نوعی انسان نیز می‌توان به یک چنین فرآیند پدید آیی معتقد شد.

ویژگی پردازش‌های ناهشیار

فروید (۱۸۹۵/۱۹۰۰) می‌گوید که پردازش‌های ناهشیار دارای ویژگی تفکر پردازش نخستین هستند، در حالی که فرایندهای هشیار از پردازش ثانویه پیروی می‌کنند. تفکر پردازش نخستین ویژگی‌هایی نظیر جابه‌جایی، تراکم، غیر منطقی بودن و دارای اولویت رشدی هستند، در حالی که برخلاف آن پردازش ثانویه ویژگی‌هایی نظیر منطقی بودن، عقلانی، آهسته و با توجه به پردازش نخستین در مراحل رشدی بالاتری به وجود می‌آید. برخی از ویژگی‌های سیستم‌های هشیار و ناهشیار فروید در جدول یک آمده است:

جدول ۱: برخی ویژگی‌های سیستم‌های هشیار و ناهشیار فروید (پاور و پروین ۱۹۹۱)

هشیار	ناهشیار
نظریه ثانوی	پردازش نخستین
زمان‌داری	بی‌زمانی
اصل واقعیت	اصل لذت
عقلی و منطقی	عاری از تضاد
شک و عدم حتمیت	حتمیت
تاثیر جسمی کم‌تر	تاثیر جسمی زیاد
وابسته و متمایل	فقدان رابطه منطقی (استقلال)
بازنمایی تکانه	تکانه‌ای و دارای انرژی غریزی

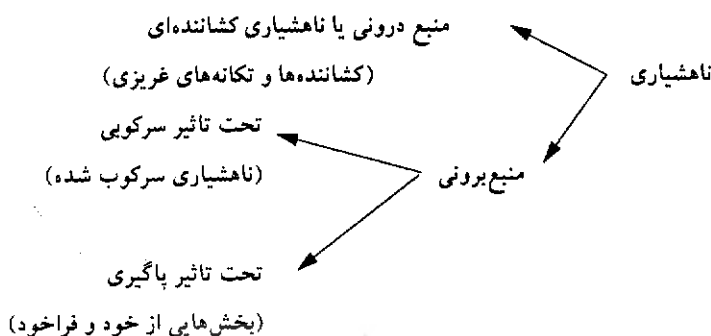
مسئله دیگری که مطرح می‌شود این است که آیا می‌توان به محتوای ناهشیاری دست یافت؟ برای پاسخ به این پرسش لازم است منابع مواد ناهشیار مورد شناسایی قرار گیرد. برای حل این مسئله و مسایل دیگر، برخی مفسران پیشنهاد کرده‌اند که به طور ضمنی در رویکرد فروید دو تعبیر متفاوت از ناهشیاری وجود دارد (ابگل ۱۹۸۸، مور ۱۹۸۸). یا به عبارت دیگر دو دسته عمده مواد ناهشیار وجود دارد. دسته اول موادی است که منبع درونی دارند که برخی آن را «ناهشیاری کشاننده‌ای» نامیده‌اند که محتوای برنامه‌های مربوط به لذت و درد، مرگ و غیره است و این ناهشیاری آن ناهشیاری است که قابل دسترسی هشیار نیست (سرل، ۱۹۹۰) دسته دوم موادی است که منبع برونی دارند و سازنده ناهشیاری دارای منبع خارجی است. چنین استنباط می‌شود که این بخش خود می‌تواند به دو زیر بخش تقسیم شود. یک قسمت حاوی مواد سرکوب شده است که می‌تواند تحت عنوان ناهشیاری سرکوب شده نام برده شود. بخش دیگر ناهشیاری دارای منبع خارجی، موادی است که در اثر یادگیری وارد ناهشیاری شده‌اند ولی تحت تاثیر مکانیزم سرکوبی واقع نشده‌اند. شاید بخش‌هایی از خود و فراخود که در ناهشیاری قرار گرفته‌اند این بخش از ناهشیاری را می‌سازند. در اصل ناهشیاری با منبع خارجی است که قابل دسترس است. فروید (۱۹۱۵) در این رابطه می‌گوید (پاور و پروین ۱۹۹۱):

«سرکوب شدگی همه آن چیزهایی که ناهشیار هستند را پوشش نمی‌دهد. ناهشیاری

محدود گسترده‌تری دارد.»

مواد سرکوب نشده‌ای که ناهشیاری در آغاز از آن ناشی شده است بر پایه بازنمایی عصبی کشاننده‌ها و تکانه‌های غریزی قرار گرفته‌اند.

نمودار ۱: منابع ناهشیاری فرویدی



بنابراین فروید در آخرین کارهای خود معتقد می‌شود که حداقل یک نوع هشیاری دیگری وجود دارد که همه یا برخی از ویژگی‌های طرح شده در جدول یک را ندارد. متاسفانه به وضوح به ما نمی‌گوید که ویژگی‌های این نوع ناهشیاری چیست. ویژگی‌های مدل اولیه فروید در مورد ناهشیاری به شرح زیر است:

مدل انرژی

ناهشیاری منبع آن چیزی است که در زبان انگلیسی به عنوان غرایز و انرژی غریزه‌ای یا لیبیدو ترجمه شده است. فروید در وهله نخست این انرژی را شبیه اشکال دیگر انرژی‌های فیزیکی می‌دید که از قوانین ترمودینامیک پیروی می‌کند. او اصل ثبات انرژی را در مورد لیبیدو مطرح ساخت. او معتقد است که سیستم عصبی سعی دارد هر نوع انرژی عایدی را برای رسید به یک حالت آزاد از انرژی تخلیه کند. این انرژی نه از بین می‌رود و نه می‌تواند به وجود آید و اگر ابراز آن از مسیرهای معمولی ممکن نشود، تغییر شکل یافته و به شکل‌های دیگر ابراز می‌شود. فروید تحت تاثیر زیست‌شناس مشهور ارنست بروک قرار داشت. بروک، انسان را همچون نظامی زیستی و پویا تصور می‌کرد که اصل بقا انرژی بر آن حاکم است (پروین، ترجمه جوادی و کدیور ۱۳۷۳).

پایه‌های فلسفی

دومین ویژگی اصلی ناهشیاری فرویدی که به عنوان نتایجی از تداعی‌گرایی^{۱۱} و جبرگرایی^{۱۲} تلقی می‌شود؛ پایه‌های فلسفی نظریه فروید را می‌سازند. اصول تداعی‌گرایی مانند مجاورت مکانی، مجاورت زمانی، مشابهت یا همسانی به طور مکرر در بحث از کارکردهای روانی متفاوت به وسیله فروید مورد اشاره قرار گرفته است.

تداعی‌گرایی که فروید با آن موافقت می‌کند تاریخ فلسفی طولانی دارد که ریشه‌های آن به ارسطو بر می‌گردد. تداعی‌گرایی نه تنها سنگ بنای روانکاوی بلکه سنگ بنای مکتب فلسفی تجربه‌گرایی جدید انگلیسی و رفتارگرایی قرن بیستم را نیز می‌سازد (پاور و بروین ۱۹۹۱).

در سنت تجربه‌گرایی اولیه انگلیسی، تداعی‌گرایی با طرد اندیشه‌های فطری با لوح سفید لاک پیوند می‌خورد. در این دیدگاه دانش یا «اندیشه‌های» ساده فقط از تجربه حسی ناشی می‌شوند. یکی از پیامدهای چنین نظریه‌ای که در برخی از رویکردهای تداعی‌گرایی روانشناختی بعدی نظیر رفتارگرایی بروز یافت، این بود که هیچ‌الگویی از ساختار درونی در ذهن وجود ندارد (پاور ۱۹۹۱). در مقابل فروید به وضوح سیستم درونی را به نحوی که برای رویکردهای تداعی‌نگر شناختی آشنا است، مدل‌سازی کرد و فرضیه لوح سفید را به نفع کشاننده‌های ذاتی یا غریزه‌ها رها کرد. فروید مفاهیم علوم فیزیکی از تداعی و نیرو را در اصل جبرگرایی روانی خود ترکیب کرد.

این اصل فرض می‌کند، علی‌رغم این که رویدادهای روانی تصادفی به نظر می‌رسند، با وجود این پیامد فرآیندهای علت و معلولی جبری هستند.

به منظور نشان دادن کاربرد تداعی‌گرایی در نظریه فروید به مدلی از حافظه خودزیست نامه‌ای او اشاره می‌گردد. فروید معتقد است که یک یا چند رخ داد تروماتیک یا افکار و آرزوهای تروماتیک می‌توانند یک «هسته پاتوژنیک» تشکیل دهند که در اطراف آن، خاطرات مربوط بعدی تجمع یابند. سازمان‌بندی این مواد بعدی در سه بعد متفاوت به شرح زیر مطرح می‌شود:

۲- لایه‌بندی مواد در اطراف هسته پانورژنیک. این لایه‌ها با درجات متفاوتی از مقاومت نسبت به نزدیکی به مرکز مشخص می‌شوند.

۳- مواد با زنجیره‌های منطقی به موادی در مرکز منتهی می‌شوند. توضیح فروید در مورد حلقه پیوندهای منطقی که مواد یادیار را ممکن است به هم پیوند دهند، تقریباً همانند توضیحات شناختی جدید از مدل‌های شبکه‌ای تداعی است (پاور و شامپیون ۱۹۸۶).

ناھشیاری در علوم شناختی

به طور معمول شناخت و رفتار با ترکیبی از پردازش‌های هشیار و ناھشیار میانجی‌گری می‌شوند (بارک و چارتراند ۱۹۹۹، ربر ۱۹۹۹). تنها یک زیر مجموعه محدودی از پردازش اطلاعات که بوسیله سیستم عصبی انجام می‌گیرد در دسترس هشیاری است (گرای ۱۹۹۵). برای نمونه ما بینشی به برنامه‌ریزی حرکتی نداریم، مثلاً انتخاب عضله‌ای که فعال است. به نظر می‌رسد در بیشتر اوقات تنها محصولات پردازش قابل دسترس آگاهی هشیار است (تواتز ۲۰۰۱).

به نظر شروین و دیکمن (۱۹۸۱) هیچ الگوی روانشناختی نمی‌تواند بدون در نظر گرفتن مفهوم ناھشیاری، چگونگی دانستن، یادگرفتن و رفتار کردن انسان را تبیین کند. حتی با توجه به مفهوم ناھشیاری، چگونگی دانستن، یادگرفتن و رفتار کردن انسان را تبیین کند. حتی با توجه علمی به هشیاری روشن می‌شوند که چه اندازه از کنترل شناخت و رفتار با فرایندهایی انجام می‌شود که ما دسترسی هشیار به آن‌ها نداریم (بارک و چارتراند ۱۹۹۹). پردازش اطلاعات محرک تا اندازه‌ی زیادی بدون فرایندهای هشیاری پیش می‌رود. نه تنها مشخصه‌های محرک خام بلکه تداعی‌های معنایی نیز می‌توانند در سطحی نیمه هشیار شروع شوند (ولمانز ۱۹۹۱).

وجود ناھشیاری شناختی که به پردازش موازی مربوط می‌گردد براساس مشاهدات گوناگونی تایید شده است (کیل استروم ۱۹۹۳، ربر ۱۹۹۲). این که هرکسی آن را با نام پیمانها و پردازش گره‌های مرکزی، یا پردازش خودکار در مقابل کنترل شده عنوان دهد. موضوع یکسان است و آن این که: عملیات ناھشیار قبل از محاسبه بوسیله پردازش‌های

هشیار است (کیل استروم ۱۹۹۳). محتوای آگاهی هشیار متمرکز و محدود، و زیر مجموعه خیلی کوچکی از همه پردازش‌های اطلاعاتی است (بارس ۱۹۹۳). پردازش هشیار تنها براساس قابلیت دستیابی به مجموعه‌ای از اطلاعات است که قبلاً پردازش شده‌اند، یعنی شناخت ناهشیار (بارس ۱۹۹۷).

تصور کنید که یک محرک لمسی به پوست فردی ارایه می‌شود و از او خواسته می‌شود که هنگام احساس آن دکمه‌ای را فشار دهد. بر طبق پارادایم لیبت (۱۹۹۳)، آگاهی از محرک حدود ۵۰۰ هزارم ثانیه وقت لازم دارد. با وجود این، واکنش به این محرک فقط در عرض ۱۰۰ هزارم ثانیه انجام می‌گیرد. این نشان می‌دهد که به وسیله پردازش ناهشیار فرد می‌تواند حدود ۴۰۰ هزارم ثانیه قبل از این که به صورت هشیار از آن آگاه شود، به آن واکنش نشان دهد. حتی شهودهای خلافانه نیز شاید بعد از این پردازش‌های ناهشیار به هشیری برسند (بارس ۱۹۹۷ و ولمانز ۱۹۹۱) این موضوع یک توالی زمانی از پردازش اطلاعات را مطرح می‌کند (بارس ۱۹۹۷):

← هشیری ← ناهشیری ← هشیری

البته نه تنها همیشه یک دوره ناهشیار پیش از هشیری وجود دارد، بلکه برخی تاثیرات ناهشیار می‌توانند به برون دادی در عمل نیز گسترش یابند (نیس بت و ویلسون ۱۹۷۷). در جدول دو مشخصات مختلف دو نوع پردازش ناهشیار و هشیار از دیدگاه علوم شناختی در مقایسه با یکدیگر آمده است. *اطلاعات فرسنگی*

پرتال جامع علوم انسانی

جدول ۲: بعضی ویژگیهای پردازش‌های ناهشیار و هشیار از نظرگاه علوم شناختی

(تا حدودی مطابق نظر اشنایدر، دومایس و شیفرین ۱۹۸۴ به نقل از پاور و بروین ۱۹۹۱)

پردازش‌های ناهشیار (اتوماتیک)	پردازش‌های هشیار (کنترل شده)
موازی	سری
استقلال پیمان‌ه‌ای	وابسته و متعامل
سریع	آهسته
بی‌نیاز از کوشش	نیاز به کوشش
آگاهی کم	آگاهی زیاد
بی‌نیاز به منابع مرکزی	نیازمند به منابع مرکزی
اندوزش LTM پایین بعدی	اندوزش بالای
بی‌نیاز به توجه	نیازمند به توجه
انعطاف ناپذیری	انعطاف‌پذیری
مقاومت در برابر تغییر	به آسانی قابل تغییر

زیربنای علوم شناختی پردازش اطلاعات است. در نظریه پردازش به انتقال و ذخیره اطلاعات تاکید می‌شود. پایه فلسفی اولیه برای علوم شناختی ساختارگرایی است (مثل نیسر ۱۹۶۷، پوپر و اکلس ۱۹۷۷). ساختارگرایی به بخش‌های فعالی که ذهن در فرایندهای روانی نظیر ادراک، تفکر، و حافظه بازی می‌کند، تاکید دارد. ذهن گیرنده نافع‌ال محرک بیرونی و درونی نیست.

پاراگراف فوق مشخصه‌های اولیه علوم شناختی در دهه‌های بعد از انقلاب شناختی بود. در آن موقع بیشتر به یک نظریه محاسباتی و کامپیوتری تاکید می‌گردید که پایه فلسفی آن ساخت‌گرایی بود. ولی بعد از مدتی به ویژه در دهه ۱۹۸۰ اثر تداعی‌گرایی در علوم شناختی بیشتر می‌شود در واقع رویکرد تداعی‌گرایی اخیراً در شکل پیوندگرایی مجدداً ظهور کرده است (رامل هارت، مک لند ۱۹۸۶). پیوندگرایی ادراک منفعل یا مستقیمی را نشان نمی‌دهد و برخی مدل‌ها شامل عوامل ذاتی نیز می‌شود. بودن (۱۹۸۸) در بحث خود از کامپیوتر و ذهن یادآوری می‌کند، اصولی که به برخی

شبکه‌های پیوندگرا حاکم است به قوانین ترمودینامیکی بیشتر از قوانین منطقی نزدیک‌تر است.

با وجود این به احتمال زیادی نتیجه چنین نظرگاه‌های مخالفی این است که هم تداعی‌گرایی و هم ساختارگرایی تا اندازه‌ای خصوصیات ذهن هستند (فودورو پیلشن ۱۹۹۸، به نقل از پاور و برین ۱۹۹۱).

موضوع مهم دیگر در علوم شناختی وجود دو نوع پردازش است. بهترین دیدگاه از این تمایز از نظر شناختی به وسیله نیسر (۱۹۶۷) در کتاب کلاسیک او در مورد روان‌شناسی شناختی معرفی شده است. نیسر دو نوع پردازش همکار را مورد توجه قرار داد که یکی از آن‌ها برای دیگری ضروری است. در واقع در این دو نوع پردازش یکی هشیاری و دیگری ناهشیاری است.

علاوه بر این مطالب، در روانشناسی شناختی ناهشیاری چه به صورت مستقیم و چه به صورت غیرمستقیم، یعنی با استفاده از اصطلاحات دیگر، مورد اشاره قرار می‌گیرد. از جمله آن‌ها تقسیم‌بندی حافظه به حافظه‌های آشکار^{۱۲} و ضمنی^{۱۳} است. حافظه ضمنی زمانی ظاهر می‌شود که عملکرد بر روی یک تکلیف در غیاب یادآوری هشیار تسهیل می‌گردد (آیزنگ و کین ۲۰۰۰). این حافظه در واقع تحت تأثیر یادگیری ضمنی حاصل می‌گردد که مورد تأکید سیگر (۱۹۹۴) است.

رودیگر (۱۹۹۰) و رودیگر و مکدرموت (۱۹۹۳) در نظریه «پردازش متناسب حداقل» خود به دو نوع پردازش اشاره دارند که عبارتند از: پردازش ادراکی و پردازش مفهومی. پردازش ادراکی ویژگی‌های پردازش ناهشیارانه را دارد. همچنین کوهن و اسکویر (۱۹۸۰) دو سیستم حافظه‌ای را فرض می‌کنند، که براساس تمایز دانش خبری و دانش رویه‌ای قرار گرفته‌اند. ریل (۱۹۴۹) نیز بین دانش «چه» و دانش «چگونه» تمایز قایل می‌شود. این تقسیم‌بندی‌ها در روان‌شناسی شناختی نشان می‌دهد که پردازش اطلاعات در مغز یک دست نیست و اصولاً بیش از یک نوع پردازش در مغز وجود دارد. البته این تقسیم‌بندی‌ها سطوح مختلف هشیاری را نیز در خود دارند که تقسیم‌بندی فرویدی از سطوح پردازش را در ذهن تداعی می‌کند. این تقسیم‌بندی‌ها در جنبه‌های مختلف به همدیگر شبیه هستند. مثلاً حافظه خبری تقریباً با حافظه آشکار و حافظه رویه‌ای با حافظه ضمنی مطابقت دارند.

ناهشیاری فراتر از هشیاری / ۱۴۷

آخرین موضوع مورد توجه در علوم شناختی شاید پردازش پیمانهای است که در واقع نوعی پردازش ناهشیار است. هر چند حیات دوباره توجه به رویکرد پیمانهای با روانشناسی قوای گال پیوند داشته است (فودور ۱۹۸۳)، این مفهوم باید با نظریه تفکیک (Dissociation) ژانه (۱۸۸۹) و نظریه تعدیل یافته ژانه توسط فروید و بروئر نیز پیوند یابد. فرضیه اصلی پیمانهای هم در سطح نرونی (پوپر و اکلز ۱۹۷۷) و هم در سطح روانشناسی کارکردی (فودور ۱۹۸۳) بکار گرفته شده است. بحث این است که مهارتهای ادراکی و حرکتی زیاد تمرین شده مستقل از همدیگر سازماندهی می شوند و به صورت خود کار عمل می نمایند. این استقلال و خودکاری از طرفی به تفکیک کارکردهایی به دنبال آسیب عصب شناختی، و از طرفی دیگر به انجام هم زمان بدون تداخل و تکالیف منجر می شود. در اینجا قابل ذکر است که ویژگی پیمانهای پردازشهای ناهشیار در علوم شناختی مترادف با ویژگی استقلال (عاری از تضاد و عاری از تناقض) پردازشهای ناهشیار در نظریه فرویدی است (پاور و بروین ۱۹۹۱).

جدول به برخی نکات عمده ای مقایسه بین دو نظریه فرویدی و علوم شناختی (پاور و بروین ۱۹۹۱).

علوم شناختی	نظریه فرویدی	
پردازش اطلاعات (کامپیوتر)	بستقاء انرژی (تسوانین ترمودینامیک)	۱- قیاس اصلی:
ساختارگرایی	تداعی گرایی	۱- فلسفه:
تداعی گرایی جدید موازی (مثل PDP)	پردازش نخستین	۳- انواع پردازشها:
سریال (مثل نماد فیزیکی) پیمانهای	پردازش ثانویه مستقل (عاری از تضاد) عاری از تناقض	۴- خصوصیات پردازشهای ناهشیار

مدل پاور و بروین از ناهشیاری

برای توضیح مدل ترکیبی پاور و بروین از ناهشیاری، لازم است نظریه ساختار پیمانهای^{۱۴} ذهن مورد اشاره قرار می گیرد. این نظریه در پاسخ به این سؤال به وجود آمد که: آیا ذهن

یک پارچه است و یا از بخش‌ها یا پیمانه‌های نسبتاً مجزا تشکیل شده است؟ فودور (۱۹۸۳) در پاسخ به این سوال طراح نظریه ساختار پیمانه‌ای ذهن است. فودور معتقد است که پاره‌ای از فعالیتهای ذهنی نتیجه معماری پیمانه‌ای است. فودور مکانیزم‌های نظام شناختی را به سه دسته تقسیم می‌کند:

۱- مبدل‌ها که همان حواس است و داده‌های نظام شناختی را فراهم می‌سازد.
 ۲- نظام‌های درون دادی که شامل پنج نظام حسی به علاوه زبان است. فودور این نظام‌ها را قوای عمودی نیز می‌نامند. این نظام‌ها دارای معماری پیمانه‌ای هستند و آن‌ها را پیمانه‌های ذهنی می‌نامند.
 ۳- نظام‌های مرکزی یا قوای افقی به حافظه بلند مدت و تعقل همه منظوره گفته می‌شود. نظام‌های مرکزی دارای نظام‌های غیر پیمانه‌ای هستند.

پیمانه‌ها ویژگیهایی دارند که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: ۱- پیمانه‌های ذهنی سریع عمل می‌کنند. ۲- پیمانه‌های ذهنی تک حوزه‌ای هستند. ۳- اطلاعات پیمانه‌ها ذهنی پوشینه‌ای^{۱۵} می‌باشد. ۴- عملکرد پیمانه‌های ذهنی اجباری است. ۵- پیمانه‌های ذهنی رشد مشخصی دارند. ۶- پیمانه‌های ذهنی اختلال و از کار افتادگی مشخصی دارند. ۷- پیمانه‌های ذهنی معماری عصب شناختی دارند (نعمت‌زاده ۱۳۷۸).

مدل پاور و بروین یک ترکیب جدیدی از ناهشیاری فرویدی و علوم شناختی است. این نظریه پردازان شبیه بیشتر صاحب نظران فرض می‌کنند که بخش اساسی ناهشیاری در مجموعه‌ای از پیمانه‌های عملکردی «پوشینه داری» قرار گرفته است که به موازات همدیگر عمل می‌کنند (فودور ۱۹۸۳، جانسون لایر ۱۹۸۸). ایده «پوشینه‌ای» به خاصیت پیمانه‌های جدا افتاده اطلاعاتی گفته می‌شود که به شیوه‌ای نسبتاً قالبی روی داده‌های درون دادی عمل می‌کند و به آسانی نمی‌توانند با اطلاعات مناسبی که در جای دیگری از سیستم‌های شناختی ارایه شده باشند سازگار شوند یا آن‌ها را در برگیرند. در پیوندگرایی جدید توضیح قابل قبولی از معماری پیمانه‌ها ارائه می‌شود. این پیمانه‌ها ممکن است مستقل و خودکار عمل کنند، اگرچه تحت شرایط عادی کاری ممکن است نیاز به همکاری مشترک و برخی تنظیم‌های اجرایی هشیاری برون داده‌ایشان داشته باشند. با وجود این تا حد زیادی عملیات یک پیمانه خارج از هشیاری رخ می‌دهد و ممکن است به طور مستقیم عمل را بدون آگاهی تحت تاثیر قرار دهد. این پیمانه‌ها در خدمت چه کارکردهای خاصی قرار می‌گیرند؟ پاور و بروین فرض می‌کنند که هم فروید

و هم جریان اصلی علوم شناختی در ارتباط با پیمان‌های ذاتی و از پیش موجود برای نیازهای زیست‌شناسی و مهارت‌های شناختی اصلی نظر درستی دادند. کارهای جدید در علوم شناختی نشان می‌دهند که عمل مهارت‌های اساسی نظیر استدلال و بازشناسی چهره و یادگیری زبان در سلسله مراتبی از مکانیزم‌های کنترلی قرار گرفته است که برای هشیاری قابل دسترس نیستند (مارسل ۱۹۸۳).

هم‌چنین این نظریه ترکیبی جدید می‌تواند شامل موارد ناهشیار مربوط به هیجان‌های اساسی و اهداف زیستی اجتماعی نیز باشند. این نکته نظر به وسیله نظریه پردازان هیجانی زیادی با هدف ویژه‌ای برای توضیح مشابهت‌های بین فرهنگی در ابراز هیجانی مطرح شده است (اکمان ۱۹۸۲، توانس ۱۹۸۸).

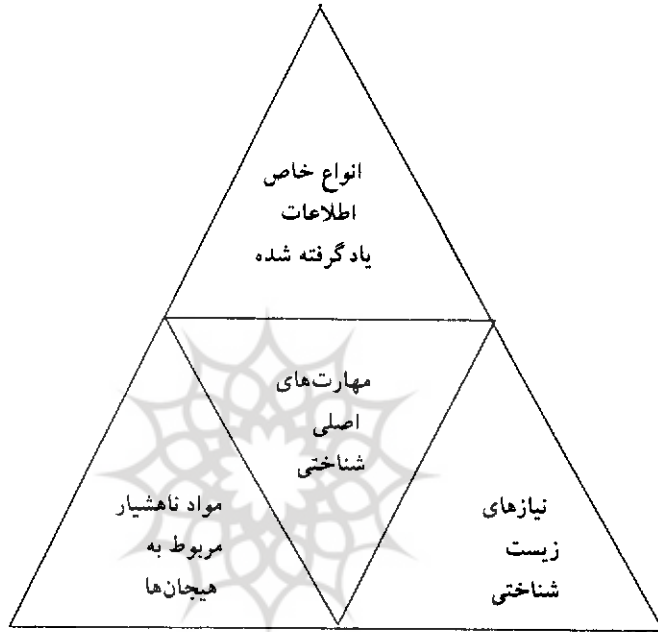
علاوه بر برنامه‌های ذاتی، ناهشیاری باید حاوی انواع خاصی از اطلاعات یاد گرفته شده باشد. زیرا پیمان‌ها ممکن است در پاسخ به تکرار وضعیت برای فرد بوجود آمده باشند. توالی‌های حسی و حرکتی پیش آموخته شده برای فریود و بروئر و علوم شناختی مشترک هستند (پاور و بروین ۱۹۹۱) و در مدل پاور و بروین پذیرفته شده‌اند.

جدول ۴. مقایسه ساختاری و محتوایی سه مدل ناهشیاری

محتوا	ساختار
- فریود	- سیستم ناهشیاری شامل برنامه‌های از قبل موجود
- روانشناسی شناختی	- پردازش‌های موازی پیمان‌های
- تفکرات و تجارب غیر قابل دسترس	- الگوهای عاداتی حسی و حرکتی
- مواد مربوط به کشاننده‌ها	- برنامه‌های تخصص یافته مثل دستگاه کسب و بازشناسی چهره
- مدل ترکیبی پاور و بروین	- برخی پردازش‌های پیمان‌های که به صورت موازی عمل می‌کنند
- الگوهای حسی و حرکتی عاداتی	- برنامه‌های تخصص یافته مثل دستگاه کسب زبان و بازشناسی چهره
- برنامه‌های تخصص یافته مثل دستگاه کسب زبان و بازشناسی چهره	- برآورد و عمل جریان‌های عادی مربوط به اهداف زیستی اجتماعی
- برنامه‌های هیجانی دیگر	

-بازنمایی‌های رخدادی-

در واقع مدل ترکیبی پاور و بروین با فرض وجود ناهشیاری سعی دارد تمامی یافته‌های مهم مربوط به فرایندها و برداشتهای ذهنی را در داخل خود ملحوظ کند (شکل ۳).



شکل ۳- مدل ترکیبی پاور و بروین از ناهشیاری

جایگاه ناهشیاری در مغز

در این قسمت پرسشی که مطرح می‌شود این است که: جایگاه ناهشیاری یا پدیده‌های ناهشیار در مغز کجا است؟ برای دریافت پاسخ این پرسش توجه کردن به چند نکته لازم می‌باشد. نخست اینکه مغز غالباً به عنوان یک نظام یک پارچه عمل می‌نماید. قسمت‌های مختلف آن به وسیله الیافی به همدیگر مربوط می‌شوند. به همین جهت جستجوی بخش واحدی که به تنهایی و بدون اطلاع قسمت‌های دیگر به عمل خاصی اقدام کند، مشکل است. البته این گفته نباید مغایر با این واقعیت تلقی گردد که بخش‌هایی به اعمال خاصی بیشتر از اعمال دیگر درگیر می‌باشند.

دوم این که مفاهیمی نظیر هشیاری و ناهشیاری و حتی نیمه هشیاری علی‌رغم

وجود، تعاریف دقیق و روشنی ندارند. همچنان که از بخش‌های قبلی مقاله روشن شد به نظر می‌آید برای جستجوی ناهشیاری به وسیله روش‌های نوبیولوژیک لازم است در رویکردهای مختلف، برای تعریف ناهشیاری یک نوع همگرایی به وجود آید. حتی نوروبیولوژیست‌ها در اشاره به پدیده هشیاری نیز، گاهی اوقات از آن به عنوان اسرارآمیزترین موضوع علمی یاد می‌کنند (کندل، ۲۰۰۰). علی‌رغم این که هشیاری خود به عنوان یک پدیده به انحاء مختلفی در شاخه‌های مختلف علوم اعصاب مورد بحث قرار می‌گیرد با وجود این برخی فیلسوفان ذهن، معتقدند که هشیاری قابل بررسی تجربی نیست زیرا قابلیت‌های شناختی انسان با محدودیت‌های خاصی مواجه است (مثل کولین مک‌گین). تازه این نظریات در مورد هشیاری بود، و شاید وقتی ناهشیاری مطرح می‌شود، بدینی در مورد این پدیده بیشتر از این‌ها باشد.

سوم این که مغز انسان پیچیده‌ترین نظام شناخته شده است. به قول ماریوپوزو (واس ۱۹۹۹) «اگر مغزهای ما ساده بودند، ما ساده‌ترین از آن بودیم که بتوانیم آن‌ها را مورد درک و فهم قرار دهیم.» بنابراین جستجوی پدیده‌هایی نظیر هشیاری و ناهشیاری در سطوح مغزی عملی ساده نخواهد بود.

با وجود این دانشمندان مختلفی تلاش کرده‌اند فرآیندهای ناهشیار را به قسمت‌هایی از مغز مربوط کنند. در بین این گونه نظریات، نظریه «ذهن دو جایگاهی» از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. در این نظریه به جدایی نسبی پردازش‌های دو نیمکره مغز تاکید می‌شود (جینز ۱۹۹۰، و بروین ۱۹۹۱، جوزف، ترجمه طهوریان و همکاران ۱۳۷۸). همچنین این نظریه دیدگاه تکاملی مغز را نیز در خود ادغام می‌کند. بدین ترتیب در این نظریه یک رویکرد تکاملی نوعی و فردی نسبت به ناهشیاری و هشیاری اتخاذ می‌گردد.

در نظریه دو جایگاهی اعتقاد بر این است که مغز انسان در گذشته‌های دور بطور کلی دارای آگاهی ناهشیار بود و بتدریج در طول تکامل به ویژه تحت تاثیر ارتباطات اجتماعی به آگاهی هشیار دست یافته است. البته این بدین معنی نیست که انسان امروزی کاملاً دارای آگاهی هشیار است، بلکه بدین معنی است که آگاهی هشیار نیز به عنوان یکی از توانایی‌های مغزی برای انسان حاصل شده است. به نظر می‌رسد در گذشته‌های دور قرینه‌گی وظایف بیشتر بود که به تدریج ناقربه‌گی بیشتر شده است. بدین ترتیب که

توانایی‌های تازه بوجود آمده مثل سخن گفتن و ریاضیات برعهده نیمکره چپ، و آگاهی ناهشیار که قبلاً برعهده دو نیمکره بود بیشتر در حوزه مسئولیت نیمکره راست قرار گرفت. برخی متخصصان چنین استدلال کرده‌اند که ذهن ناهشیار در واقع جلوه یا مظهري از فعالیت روانی مغز راست و دستگاه حاشیه‌ای است و ذهن نیمه هشیار و هشیار همان است که دیرتر تکامل یافته و وابسته به زبان است (جوزف، ترجمه طهوریان و همکاران ۱۳۷۸).

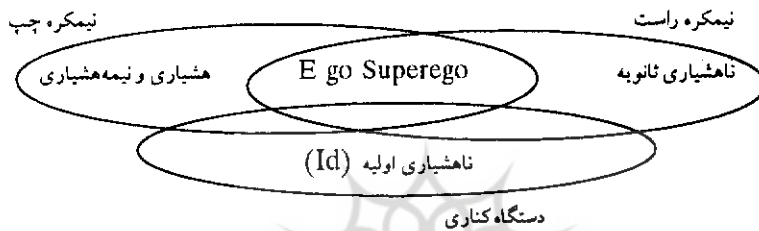
برخی از متخصصان در بررسی پدیده‌های مربوط به سطوح هشیاری بیشتر مفاهیم مربوط به ناهشیاری فروید را در آناتومیک و ارتباطی مغز مورد مطالعه قرار داده‌اند. در این زمینه گفته می‌شود بعد عاطفی رویدادها در نیمکره راست مغز فعال می‌مانند ولی بعد شناختی خاطرات همیشه در نیمکره چپ بازبایی نمی‌شوند. به عبارت دیگر بعد عاطفی خاطرات نمی‌توانند به صورت کلامی مفهوم‌سازی و در واقع به آگاهی هشیار برسند. از طرف دیگر مغز چپ گاهی اوقات در کلامی سازی احساسات مغز راست مهاری یا تحریفی عمل می‌نماید که به نوعی به مفهوم سرکوبی^{۱۶} فروید منجر می‌گردد. به عبارت دیگر در سرکوبی در سطح ارتباطی دو مغز، راه بین حافظه موردی^{۱۷} و معنایی^{۱۸} از نیمکره راست به سوی نیمکره چپ بسته شده است (لوین ۱۹۹۱). همچنین تعارض‌های^{۱۹} درون روانی را می‌توان به صورت بالقوه به تضادهایی در درون یک نیمکره یا بین دو نیمکره و یا به کنترل گردش اطلاعات بین دو نیمکره مغزی مربوط دانست (لوین ۱۹۹۱).

فرنکزی (۱۹۲۶) به این نتیجه رسید که طرف چپ بدن (یعنی نیمکره راست مغز) بیشتر با ناهشیاری در ارتباط است که با دانش روانپزشکی عصبی جدید هماهنگ است. با توجه به این مسئله ساکیم، گار و سیوسی (۱۹۷۸) مشاهده کردند که هیجانان در طرف چپ صورت (یعنی تحت کنترل نیمکره راست) با شدت بیشتری ابراز می‌شوند (لوین ۱۹۹۱).

دستگاه کناری نیز از جمله مکان‌هایی است که ناهشیاری به آن ربط داده شده است. دستگاه کناری که عمدتاً متشکل از هیپوتالاموس، آمیگدال، هیپوکامپ و هسته‌های جداری است، ابتدایی‌ترین، کهن‌ترین، بازتابی‌ترین و جنبه کاملاً زیستی ذهن را تشکیل می‌دهد. اما با تکامل آمیگدال دستگاه کناری قادر شد حالت‌های هیجانی

ناهشیاری فراتر از هشیاری / ۱۵۳

بسیار پیچیده و ظریف بوجود آورد. قدیمی‌ترین ساختار دستگاه کناری یعنی هیپوتالاموس هنگام تولد تقریباً به طور کامل کار می‌کند و کاملاً بر مغز مسلط است. بدین ترتیب دستگاه کناری غیرقابل دسترس‌ترین مناطق ناهشیاری را تشکیل می‌دهد که به فعالیت‌های ذهنی ابتدایی، پایه‌ای، زیستی و بازتابی می‌پردازد. به همین جهت بخش نهاد (Id) ساختار شخصیتی فروید را می‌توان در آن جا جستجو کرد (جوزف، ترجمه طهوریان و همکاران ۱۳۷۸).



شکل ۴- رابطه فرضی بین قسمت‌های مختلف مغز، سطوح هشیاری و ساختار شخصیتی نظریه فروید
اگر چه از نظر تکاملی هشیاری اخیرتر است و ذهن ناهشیار قدیمی‌تر، ولی این امر نشان‌گر اهمیت هشیاری و کم‌اهمیتی ناهشیاری نیست. به عبارت دیگر ذهن هشیار، براستی، ثروتی‌گران بها است، ولی مهم‌ترین بخش ذهن ما نیست. این بخش نه تنها مسوول بسیاری از فعالیت‌های روزمره ما نیست، بلکه در آن‌ها مشارکتی هم ندارد، بسیاری از اعمال با وساطت یا توسط نیمکره ناهشیار ذهن و مغز تکوین می‌یابد (متبع بالا).

پی نوشتہا

- 1- Unconscious
- 2- Conscious
- 3- Priori knowledge
- 4- Insight
- 5- Incubation
- 6- Monadology
- 7- Petite Perception
- 8- Apperception
- 9- Inhibited Ideats
- 10- Associationism
- 12- Determinism
- 13- Implicit
- 14- Modularity
- 15- Encapsulated
- 16- Repression
- 17- Episodic
- 18- Semantic
- 19- Conflict



منابع

- Toates, Frederick, (2001) " Biological psychology".
- Feist and Feist, (2002) " Theories of personality".
- Power, brewin, (1991) "from freud to cognitive science" British Journal of clinical psychology
- Epstein seymour, (1994) " Integration of the cognitive and the psychodynamic unconscious "American psychologist.
- Kandel, Schwartz., Essell (2000), "The principle of neuroscience "u.s.a, McGraw-Hill.
- Eysenck, Keane (2000) "cognitive psychology "london, psychology press.
- Levin (1991) "In mapping of the mind"
- شولتز، دوان پی. شولتز، سیدنی آلن «تاریخ روان‌شناسی نوین» (۱۹۸۷) ترجمه سیف و همکاران رشد، تهران.
- جینز، جولیان «خاستگاه آگاهی» (۱۹۹۰) ترجمه پارسا، خسرو و همکاران، ۱۳۸۰، آگاه، تهران.
- جوزف، آر «نیمکره راست و ذهن ناهشیار» (۱۹۰۰) ترجمه طهوریان و همکاران (۱۳۷۸) گوتنبرگ، خانه آبی، تهران.
- پروین، لارنس ای، «روانشناختی شخصیت» (۱۹۸۹) ترجمه جوادی و کدیور (۱۳۷۳)، رسا، تهران.
- نعمت‌زاده، شهین «ساختار پیمان‌های ذهن» (۱۳۷۸)، مجله تازه‌های علوم شناختی، شماره یک.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی